



کاوس کیانی

ما، و الگوی ما شریعتی

موضوع : الهام‌گیری از الگوهای انسانی

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● سوال من راجع به آریستوکراسی است. آیا دکتر شریعتی دیدگاهی راجع به آریستوکراسی دارند، و این دیدگاه در جامعه‌ی امروز، با توجه به مقتضیات، به عمل در می‌آید؟

● من امشب در چند سوال توضیح دادم که: اساساً شریعتی با هرگونه واسطه و واسطه‌گرایی، که این اختیار به آنان داده شود که: به جای انسان‌ها فکر کنند، و به جای آنان تصمیم بگیرند، و بخواهند انسان را، چه در حوزه سیاست، چه در حوزه اقتصاد، و چه در حوزه فرهنگ، "نماینده‌گی" کنند، مخالف است، و آن را نمی‌پذیرد، هر چند که آنان نمایندگانِ منتخبِ خودِ مردم هم باشند!

● پس، این مکتبِ فکری، از اساس با "سیستمِ نمایندگی" مخالف است، جز در شرایطی که، امکانِ اجرای "دموکراسیِ شوراییِ مستقیم" نباشد. به عنوانِ مثال، شهردارِ شهر را، ما مردمِ آن شهر باید انتخاب کنیم، و استان‌دار را، ما مردمِ آن استان باید برگزینیم، نه این که از طرفِ وزارتِ کشور منصوب شود، و یا توسطِ گروهی از افراد که خود را نماینده‌ی مردم می‌دانند، انتخاب شوند، حتی اگر این گروه، با روشِ دموکراتیکی هم انتخاب شده باشند.

● و خوشبختانه، در دنیای امروز، با توجه به پیشرفت‌های الکترونیکی و اینترنتی، و پیدایی و گسترشِ شبکه‌های اجتماعی، امکانِ نظرخواهی، همه‌پرسی، و رای‌گیریِ مستقیم

نیز فراهم شده است، چنان که هم اکنون، در کشورهای اسکاندیناوی، نوعی از دموکراسی مستقیم، به خوبی در حال آزمایش و شکل‌گیری است.

● پس، با توجه به این پیشرفت‌های علمی، و پیدایی امکان رای‌گیری مستقیم اینترنتی، ما روز به روز به سوی وضعیتی می‌رویم که، انسان‌ها دیگر خودشان انتخاب‌کننده باشند، و واسطه‌ها را طرد کنند، و به "سهم خویش" از قدرت (قسط از دید قرآنی) دست یابند.

● من فکر می‌کنم این سوال شما درباره‌ی "نگاه شریعتی به آریستوکراسی"، احتمالاً اشاره‌ای باشد به باور شریعتی به الگوها و شخصیت‌هایی چون علی و فاطمه و حسین، و مطرح کردن آنان به مثابه‌ی الگویی برای شدن انسان.

● من باید تاکنون بحثی در رابطه با نقش "الگو" در شدن انسان، و به ویژه درباره‌ی امام و امامت، مطرح می‌کردم، که هرگز این فرصت فراهم نشده است. و امروز نیز متأسفانه مفهوم امام و امامت، با مفهوم انحرافی امام در پس از انقلاب، قاطی شده، و در نتیجه، یکی از عمیق‌ترین مفاهیم مکتب شریعتی، و نیز کتابی از او به نام "امت و امامت"، که از نظر انسانی کتاب بسیار باارزشی است، کاملاً لوٹ شده، و از بهره برداری و چشم جوانان افتاده است.

● اگر منظورتان از آریستوکراسی، همان اشرافسالاری مطرح در علم سیاست است، و به معنای حکومت اشراف و نخبگان خونی و شرافتی و دانایی و... باید بگوییم که، این نوع سیستم حکومتی به هیچ وجه با اندیشه‌ی شریعتی همخوانی ندارد. چرا که شریعتی به اجتماعی (سوسیالیزه) کردن "قدرت" و "ثروت" و "معرفت" اعتقاد دارد، و تز مشهور ضد "زر و زور و تزویر" او، در همین رابطه، مطرح شده است.

● اما من فکر می‌کنم که، احتمالاً سوال شما در رابطه با افرادی است که در جامعه از برتری فکری و شخصیتی خاصی برخوردارند، افرادی نظیر سیدجمال، طالقانی، شریعتی، و... شبیه همان نگاه خاصی که افلاطون به فیلسوفان دارد. و این که، آیا این شخصیت‌ها ارزش آن را دارند که ما به آنان بها و نقش ویژه‌ای در هدایت انسان‌ها بدهیم؟

● در این مورد، باید توجه داشته باشیم که: در هر صورت انتخاب نهایی "چگونه زیستن" و "چگونه شدن" با خود انسان‌ها است، و آن شخصیت‌های فرهیخته و برجسته، برای انسان‌های در جستجوی رهایی و آزادی و تعالی، تنها و تنها یک "الگو"ی فکری و شخصیتی‌اند، همین و بس! و نه تعیین‌کننده‌ی "خط‌مشی" و "چه باید کردها" و "چه نباید کردها"ی مبارزه و زندگی آنان!

● آنان سخنرانی می‌کنند، مقاله می‌نویسند، کتاب می‌نویسند، رفتار و برخورد می‌کنند، و ما می‌خوانیم و می‌بینیم و می‌فهمیم، و به میزان قدرتِ هاضم‌هی خودمان، آن را هضم می‌کنیم، و گویی جزیی از گوشت و پوست و خون‌مان می‌شود، و نیرو و قوتِ وجودِمان، و جانِمان، و روح‌مان.

● آری! چنان که من "نگاهِ نو"، از سنِ نوزده سالگی، با این آریستوها، به همان معنای فکری و شخصیتی‌اش، آشنا شدم، و آنان را به مثابه‌ی "اُلگو"هایی برای "شدن" برگزیدم. و از آنان درس‌های بسیاری آموختم، و این آموخته‌ها را، در حلِ مشکلاتِ خود، در حلِ معضلاتِ اجتماعی، در برخوردِ با دیگران، و در ساختنِ انسان‌های دیگر، و نیز در ساختنِ آن "خویشتنِ خداییِ خویش"، و در "خداگونه شدن"، به کار بسته‌ام.

● با نگاهِ از چنین چشم‌اندازی است که، شریعتی همواره برای من یک "امام" بود، امام به معنای یک الگوی "شدن" در "بینش و منش و کردار". هر چند که شاید، ما در بخش‌هایی، چه در بینش، چه در منش، و چه در کردار، با آنان هم‌فکر و همراه نباشیم، و با آنان اختلافِ فکری و منشی و کرداری داشته باشیم، و از علایق و سلیقه‌های متفاوتی برخوردار باشیم، و حتی روشِ ما با روشِ آنان فرق کند، و خط‌مشیِ دیگری را در پیش گیریم!

● زمانی که ما افراد برجسته‌ای را به مثابه‌ی الگوی خویش برمی‌گزینیم، این الگو قرار دادنِ آنان، به معنای "همسانی" بینش و منش و کردار ما با آنان نیست، بلکه به معنای نوعی "الهام‌گیری"ی از آنان است، و آنگاه، در زمان و مکانِ خویش، به خودسازی و جامعه‌سازی پرداختن، و به پیش رفتن، و در مسیر "خداگونه شدن" گام برداشتن.

● با نگاهی به برخوردِ فاطمه، با الگو و امامِ خویش علی، حرفِ من روشن‌تر خواهد شد: علی، به مثابه‌ی الگوی فاطمه، استراتژیِ "سکوت" را برمی‌گزیند، اما فاطمه، به عنوانِ پیروِ او، استراتژیِ "شورش" را انتخاب می‌کند. همان‌طور که، در حرکتِ امامانِ شیعه، هر امامی استراتژیِ خاصِ خویش را داشت، در همان حال که، پیروِ امامِ پیشین بوده است!

● آری! علی برای فاطمه یک الگوی برترِ انسانی است، ضمنِ آن که، علی همسرِ وی نیز بوده است، آن هم در عصری که زنان تا حدی تابعِ شوهرانِشان بوده، و از او اطاعت می‌کردند. اما در نظرِ فاطمه، این الگوبرداری، به معنای خط‌مشیِ یکسان در حوزه‌های گوناگونِ فردی و اجتماعی نیست، بلکه به معنای الهام‌گیریِ بینشی، منشی، و روشی، در چگونگیِ حفظ و تحققِ ارزش‌های انسانی\_خدایی در خویش و در جامعه است.

● زمانی که ما می‌گوئیم فلان فرد امام ماست، به این معناست که، او پیشوای بینشی، منشی، و حرکتی ماست، و راهی را طی کرده است که ما دوست داریم طی کنیم، و برخوردار از خصوصیتی است که ما آرزومند داشتن آن خصوصیات هستیم. و به عبارتی، او از نظر فکری برتری‌هایی، و از نظر منشی خصوصیتی دارد، که توانسته است راه‌هایی را طی کرده، و خود را بر تراز ارزش‌های انسانی\_خدایی بسازد.

● او از نظر روش برخورد با افراد و با جامعه، روش‌هایی را به کار می‌گیرد، که انسانی و با ارزش است، و الگویی است برای من در برخورد با مردم. و من سعی می‌کنم، تا با الگوبرداری از او، به مقام انسانی و خداگونگی برسم. و این الگوبرداری، به هیچ وجه به معنای "اطاعت" و "تقلید" از او نیست، و تنها نوعی "الهام‌گیری" و "ره‌پویی" است.

● و در حقیقت، "پیروی" و "ره‌پویی"، به معنای رفتن در جهت و مسیری است که الگوهای ما رفته‌اند، همان راه‌هایی، راه انسانیت، راه خداگونه شدن. و این راه، یک اتوبان است، و به تعبیر زیبای شاملو: "راه بهشت مینوی ما، بز رو طوع و خاکساری" نیست! یک انتخاب‌گری خودآگاهانه‌ی خلاقانه، از بینش و منش و کردار الگوهای ماست!



● راه‌رهایی یک اتوبان است. با خطوط بسیاری در کنار هم. اگر شریعتی خط اول را برای رفتن انتخاب کرده است، این انتخاب او، به عوامل بسیاری بستگی دارد، و مهم‌ترین عامل، عامل "زمان" است، و این که او در چه "دورانی" و در چه "پارادایمی" می‌زیسته، و چه هدف مرحله‌ای را مدنظر داشته است. و من چون پیرو او هستم، و او را به مثابه‌ی الگوی خویش برگزیده‌ایم، لزوماً ناچار نیستم که، در آن اتوبان، در همان خطی حرکت کنم، که او حرکت کرده است.

● در این اتوبان‌رهایی، شریعتی شاید در خط اول حرکت کرده باشد، و من به عنوان پیرو او، در خط هشتم، و خیلی هم با او فاصله داشته باشم. اما در همان مسیرم، در همان جهت‌ام، و آن چیزی که از همه چیز مهم‌تر است، "جهت" است، جهتی که رهایی‌بخش باشد، و این که آن جهت انتخابی، ما را به "آزادی" برساند، ما را به "برابری" برساند، و ما را به "عرفان" برساند، و در نهایت، در یک پروسه، به آرمان بشری "آزادی، برابری، عرفان" برسیم.

● من اکنون با یک مثال، این اختلاف فکری بین شریعتی به مثابه‌ی یک الگو، و خودم، به عنوان پوینده‌ی راه او را، نشان می‌دهم، تا روشن شود که، الگو بودن یک نفر، به معنای تبعیت از فکر و روش‌های آن فرد نیست:

● با نگاهی به مجموعه آثار شریعتی، چنین برمی‌آید که، حداقل در سطح عمومی، نظر شریعتی نسبت به نهاد خانواده‌ی هسته‌ای، به شکلی، دیدگاه مثبتی است. هر چند که شریعتی، برخلاف نظر حاکم بر اکثریت افراد جامعه، نه خانواده، که انسان را اساس جامعه می‌داند.

● من اما، برخلاف نظر اکثریت نود و نه درصدی جامعه‌ی ایران، که خانواده را اساس جامعه می‌داند، با نهاد خانواده سرِ ستیز دارم، و این کلیشه‌ی نظامِ مردسالاری که: "خانواده، اساس جامعه است!" را، مزخرف‌ترین نوع نگاه به نهاد خانواده می‌دانم، نظری که، جزیی از مجموعه خزعبلاتی است که نظامِ مردسالاری به جامعه‌ی بشری تحمیل کرده است!

● از نظر من، خانواده، در شکل سنتی آن، به معنای ازدواج به قصد یک زندگی مادام‌العمر، و حضور در زیر یک سقف، یک ایده‌ی انسان بر باد ده، و عامل اسارت زنان است، و نیز عامل اصلی تداوم تاریخی وابستگی و عقب‌ماندگی زنان.

● من بر این باورم که، رابطه‌ی بین انسان‌ها باید رابطه‌ای غیر انحصاری و انسان‌محور بوده، و خانواده همه چیز ما نباشد، و هرگونه رابطه‌ای باید در راستای رشد و تعالی انسان باشد، و نه در جهت هدف خودخواهانه‌ای چون حفظ خانواده!

● ما مسلمانان، برای نشان دادن ارزشِ زندگیِ انسان، بر دو آیه از قرآن زیاد تکیه می‌کنیم:

◆ یکی، آیه‌ی "به کدامین گناه کشته شده است؟" می‌باشد، که درباره‌ی زنده به گور شدنِ دختران است.

◆ و دیگری، آیه‌ی "اگر یک نفر را کشتی، گویا بشریت را کشته‌ای!" می‌باشد، که اشاره به ارزشِ انسان است.

● اکنون سوالِ من این است که: آیا جز این است که نهادِ "خانواده" در حقیقت همان "گور"ی است که ما، با پذیرشِ دیدگاه‌های نظامِ مردسالاری، دختران و خواهران و زنان و مادرانِ خویش را در آن "زنده به گور" کرده‌ایم؟!

● آیا جز این است که: اگر حتی یک انسان هم در این نهادِ خانواده کشته شود، درست مثلِ این است که، کلِ بشریت کشته شده است؟ و حال آن که ما، در طولِ تاریخ، شاهدِ اسارت و زنده به گور شدنِ زنانِ بی‌شماری در این نهادِ بس ضدِ انسانی بوده‌ایم. زنانی که عمری را در حسرتِ رهایی سوختند و در همان اسارت مُردند!

● من بر این باورم که، در طول تاریخ، و از آن روزی که نهاد خانواده شکل گرفت، از هر هزار زن، ۹۹۹ نفرشان در این نهاد "انسان‌کش"، زنده به گور و قربانی شده‌اند. پس چه بهتر که، این نهاد اسارت‌بار، هر چه زودتر برود به جهنم! تا هم زنان ما از این اسارت تاریخی رها شوند، و هم به تبع آن، مردان ما از این زندان‌بانی شرم‌آور تاریخی خلاص گردند!

● امروز نهاد خانواده، نه تنها اساس بهروزی جامعه نیست، بلکه عامل اکثریت فسادهای مالی و اخلاقی، و بزرگ‌ترین بهانه برای ذلت‌پذیری انسان در برابر ظلم حاکمان، و تن دادن به یک زندگی ذلت‌آور و اسارت‌بار است.

● انسان متاهل، برای به خطر نیافتادن نان و جان و آینده‌ی همسر و فرزندان خویش، به هر ذلتی تن می‌دهد، و گاه حتی دیگران را فدا می‌کند، و کل عمر خویش را به سگ‌دو زدن سپری می‌کند، و در نهایت، تمامی فرصت خویش را برای رهایی و آزادی و خداگونه شدن، بر باد می‌دهد، و اگر نیک بنگریم: خانواده عاملی است برای به تاراج رفتن کل فرصت انسانی زنان و مردان به خاطر حفظ یک نهاد انسان‌کش!

● پس، الگو بودنِ شریعتی برای من، که پیرو او هستم، به این معنا نیست که، من هم باید مثلِ شریعتی فکر کنم، و خطِ مشی او را در پیش بگیرم. چرا که، با توجه به عاملِ زمان و "دوران"، خطِ مشیِ شریعتی در آن زمان، اجرای پروژه‌ی "پروتستانتیسم" در راستای یک "انقلابِ فکری" بود، و خطِ مشیِ من، در شرایطِ کنونی، تحققِ یک "انقلابِ اجتماعی"، با نهادسازی، و برپا کردنِ اتحادیه‌ها و سندیکاها است، و در نهایت، رفتنِ به سوی یک "انقلابِ سیاسی".

● ما استراتژیِ مبارزاتیِ خویش را، براساسِ سلیقه‌ی فکریِ خود، انتخاب نمی‌کنیم، بلکه، براساسِ "تحلیلِ مشخص‌مان از شرایطِ جامعه‌ی امروز" به تعیینِ استراتژی می‌پردازیم. به عنوانِ مثال، الان ما در خرداد ۹۶، در مرحله‌ی "انقلابِ اجتماعی" از نظرِ شریعتی، به معنای "دورانِ انتقالِ آن اندیشه‌ی انقلابی به جامعه"، هستیم، و نه در مرحله‌ی "انقلابِ فکری"، که شریعتی در آن قرار داشت.

● اکنون دیگر دورانِ شریعتی عوض شده است، و ما یک مرحله پیش آمده‌ایم، و امروز ما باید در ادامه‌ی کارِ او (انقلابِ فکری)، واردِ فازِ بعدی (انقلابِ اجتماعی) شویم، و رفته رفته آماده‌ی فازِ نهایی (انقلابِ سیاسی) گردیم.

● و نسل بعد از ما، برای مبارزه‌ای عمیق و گسترده با استثمار و بی‌شمار نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، وارد فاز "مبارزه طبقاتی" خواهد شد، و نسل بعد از آنان، تحقق فاز بی‌نهایت مهم و انسان‌ساز "مبارزه اومانیستی"، به معنای مبارزه‌ای انسانی و عرفانی برای طرح تعریف عمیق و ژرفی از انسان و جایگاه والای او در جهان را، در پیش خواهد داشت، که مبارزه‌ای است بس سخت و طولانی با جهل، خشک‌مغزی، کوتاه‌فکری، نژادپرستی، ملت‌پرستی، و تفرقه‌ی انسانی، و رفتن به سوی نوعی بینش عرفانی یگانه‌نگر و توحیدی.

● دوستان! این نوع نگاه که گمان کنیم طرفداران شریعتی همش باید به "اصلاح مذهبی" (پروتستانتیسم) بپردازند، یا همش باید به "مبارزه اجتماعی" بپردازند و نهادسازی کنند، نگاهی کاملاً دگماتیسمی (ثابت‌اندیشی) است، چرا که هر دوره‌ای نیازمند خط‌مشی مناسب خاص خویش است.

● پس الگوبرداری به معنای کپی‌کاری نیست، همان طور که وقتی شما از پیراهن کسی خوش‌تان می‌آید، از آن "الگو"، و به تعبیری دقیق‌تر، "الهام" می‌گیرید، و این الگوبرداری به آن معنا نیست که عین همان پیراهن را بدوزید! و چه بسا، در رنگ، اندازه، و در ضخامت و جنس و نوع پارچه، با جیب یا بی‌جیب بودن، آستین‌کوتاه یا آستین‌بلند بودن، و نیز در بخشی از طراحی آن، انتخاب دیگری داشته باشید.

● از نظر من، اگر الگوبرداری، به معنای الهام از انسان‌هایی فرهیخته، از نظر فکری و منشی و روشی، و با هدف ساختن خود و جامعه باشد، و آن هم متناسب با زمان، متناسب با دوران، و متناسب با توان خودم، توان جامعه، و شرایط جامعه، روش بسیار بارز و انسان‌سازی است.

● اساساً شریعتی معتقد است که: نداشتن الگو، انسان را سرگردان می‌کند. و من خوشبختانه در همه‌ی زندگی‌ام الگو داشته‌ام، و براساس آن الگوها بالیده‌ام. من در زندگی‌ام چند الگو داشتم، هر چند که، الگوی اصلی من در زندگی، چه از نظر "بینش"ی (مبارزه‌ی با تثلیث زر و زور و تزویر) و چه از نظر "منش"ی (بالیدن با صراحت و صداقت و صمیمیت)، شریعتی بوده است، و البته مبارزه‌ای با روش ابوذری، و در همان حال، تنفس در فضای "کویری"ی شریعتی.

● ما در زندگی خویش تک‌الگویی نیستیم، و نباید هم باشیم. و چه بسا در هر موضوعی، چه از نظر بینشی، و چه از نظر منشی، از الگویی خاص "الهام" بگیریم. به عنوان مثال، من در رابطه با مسأله‌ی زنان، که شریعتی تنها به صورتی کلی به آن پرداخته است، از افرادِ امروزیِ حاضر در جنبش زنان الگوبرداری کرده، از آنان آموخته، و الهام گرفته‌ام.

● پس در زندگی ما ممکن است الگوهای زیادی وجود داشته باشند، اما، به طور معمول، فردِ خاصی "الگو"ی اصلی زندگی ما می‌شود. و اگر شریعتی، در نزد ما طرفداران‌اش، از چنین جایگاهی "والا"، "همه‌جانبه"، و گاه "انحصاری" برخوردار است، به خاطر شخصیتِ شگفتِ او به مثابه‌ی یک روشنفکر چند بُعدی و چند پروژه‌ای است.

● اتفاقاً یکی از دلایلی که این روزها از هر سویی از شریعتی انتقاد می‌شود، همین شخصیتِ چند بُعدی و چند پروژه‌ای بودنِ اوست. و اعتراضِ این منتقدان آن است که: شریعتی در رابطه با هر مسأله‌ای صحبت کرده است! و چنین برخوردی هم کاملاً طبیعی است، چرا که برای جامعه‌ی ما، و برای این روشنفکرانِ کوتوله‌ی پُر ادعا، برخورداری فردی از چنین جایگاهِ رفیعی، به هیچ وجه قابل تحمل نیست!



● قرار گرفتن شریعتی در چنین جایگاه والایی، و پذیرفته شدن او به مثابه‌ی آن الگوی اصلی در بین طرفداران، به این دلیل است که او از نگاهی گسترده برخوردار بوده، و همواره رو به افق‌های فکری گوناگون گشوده بود، و هاضمه‌ای بس فراخ داشت، و به هر جایی که می‌رفت، و هر سنگ بارزشی را هم که می‌یافت، خرد و له کرده، و در بنای مکتب فکری چند بُعدی خویش به کار می‌گرفت.

● او یک باغ بزرگ بس آرانگیزی، سرشار از گل‌های زیبای چیده‌شده از باغستان‌های گوناگون تفکر بشری را، پدید آورده، و با کمال اخلاص، در پیش چشم و دل مبارزان و روشنفکران مسئول نهاده است، باغی که گویی همه‌ی گل‌های زیبای جهان در آن کاشته شده‌اند!

● و در همین حال، این باغ سرشار از گل‌های زیبا، آن احساس غنی بودن را در ما طرفداران وی ایجاد کرده است، و به قول شاعر، این گمان را در ما تقویت کرده است که: "...چون که صد آمد، نود هم پیش ماست..."! و این گمان، در عین دلچسب بودن، و ایجاد اعتماد به نفسی عمیق، بس خطرناک بوده، و چه بسا ما را، به تعبیر خود او، به جای "فلاح"، به "فاجعه" بکشاند!



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : آبان ۹۸

کانون آرمان شریعتی

